

حسین خلیلی

مرثیه

مچم باز نمی شود

بوی کافوری لحد رفته
عطرِ زنانه‌ای

خسته پا می زند به سقف جمجمه ام

حافظه‌ی دست
محکم گرفته تو را

می خواهد خودش مژه‌ی سوخته را ریمبل بکشد

بی بازِ چشمی

چسبیده با خطوطِ دست‌هام
روشن برود

تا بالِ پلک
خفه بشکند -
خطوطِ پيله بترکد با سرنوشتِ پوست

هنوز مثل ماهی‌ها
صدام حنجره‌ی پوسیده لب می زند

ناخن‌های صورتی‌ات را روی گونه‌ها شکسته‌ای
نمی‌بینی؟

ابعاد زمزمه گودال را احاطه کرده‌اند

نمی‌بینی!

لب دو ساحل بهم که می‌رسند
تبخیر حاشیه می‌شوم در هوات

دریا در هجای کشیده‌اش آب می‌شود
موج می‌گیرد تنِ موجیش

من!

بلعیده بودمش.

سرآمد حوصله‌اند
مرده‌های عاشقی که فردای قرار بی‌قرارند

بی صدا
بی رنگ
می‌گردند حوالیِ اصواتی دور

آنقدر دور
که راهی بهم ریخته
گم می‌شود
به تنهاییِ دهانی که بوسیده بودی

رژ سیاهی زده‌ای
تمام صورتت گیسوست

وتنی کبود
می‌ریزد از آبی که بر تن غسلخانه پاشید پدرم

سر مادرم سلامت

مرده شورها
شن‌های دهانم را یادشان رفته بشورند

هوایی که ماهی لب می‌زدم تشنجِ تب بود تنِ دریا را

گل‌های مرده‌ی کاشی همه‌جاش را گرفته بودند
ترسیده از حاشیه می‌چسبند به تن دیوار و تو آوار و
من؟

اتاقی می‌چاله است در چینِ پیشانیت

باد کرده‌ام بر جداره‌ها
و تو پلک کوچکی در دستمی

با گره‌های کور این ملحفه‌ی سفید

۷۰ نوشتا

استعاره‌ای بر خاک

لحظه‌ای‌ست در صدای برگ
در آخرین دایره‌های هبوطِ سنگ بر آب
و حرکتِ آرام حلقه‌های درخت
آنی دقیق در ضلعِ باران و خاک

زمزمه‌ی عطری سفید
با بال ستاره‌ای که از چشم می‌گذرد
تا تمام جهت‌ها راه را احاطه کند
وقتی تنهایی زائر را بی‌کرانه کند
آنجا که دست نردبانِ اسم اعظم است

من در لحجه‌ی آبی‌ات خواهم ریخت
قنوت می‌کنم بی‌چشم
قنوت می‌کنم بدون صورتم

تنها پلک پروازی‌ام مدام!
تنها با پلک پروازی‌ام پر می‌زنم مدام
که پرواز را تقلا می‌کند

شعاع مژه بی‌نشانه‌ها ورق بخورد
آغوش گمشده در نسخه‌ای عتیق

حالا زمان را سفید به رسمِ گندم بکار!

شبیبه ثانیه‌ای سالخورده در سرایش‌ها
مثل استعاره‌ای بر خاک
تکه‌ای ابر

به جای کفن.

اسفند ۹۰

وقتی باران

در انزوایی از سفید پنهانم
وقتی باران
دیگر باران نیست
و ابر
معنای ابر نمی‌دهد

هر صبح
در فاصله‌ی بین فنجان و لب
صبحانه‌ای متلاشی‌ام با تو
تصویر تو از من گریخته است

و تو روبه‌روی منی!

روبه‌روی تو می‌مانم

که غیبت تو
مکاشفه را مکدر کند

خانه‌ی شکل را
خراب‌تر

چراکه در مشاهده‌ی خودم
شهید می‌شدم

و سیگار

پهلوی گهواره‌ی تو را

دیگر نمی‌شکافت.